

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال بیست و یکم، شماره هشتاد و سوم

پاییز ۱۳۹۹

مذاکرات سیاسی ایرانیان و مسلمانان در دوره فتوحات (۱۱ تا ۲۱ ه.ق)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۵ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۸/۲۲

پژمان افخمی عمله قشقایی^۱
احمد زنگنه آبادی^۲
حسن الهیاری^۳

سرزمین ایران در دوره ساسانیان به دست مسلمانان گشوده شد و پس از آن، تسلط تدریجی اعراب مسلمان بر جامعه ایران آغاز شد. بررسی منابع مربوط به این دوره نشان می‌دهد که در جریان فتوحات سال‌های ۱۱ الی ۲۱ ه.ق. در محدوده مرزهای ایران و اعراب مسلمان، گفت‌وگوهای سیاسی متعددی میان رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی ساسانیان و مسلمانان انجام شد، اما این مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید و نتوانست مانع از برخورد نظامی گردد. این پژوهش در پی آن است با تکیه بر روش تحلیل تاریخی مبتنی بر تحلیل متن و با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای ضمن بررسی چگونگی مذاکرات،

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران: (pezhman.ghashghayi@gmail.com).

۲. دانشجوی دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران: (Aza.zagros@gmail.com).

۳. دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران: (Hasanallahyari@Pgu.ac.ir).

دلیل اصلی به نتیجه نرسیدن مذاکرات و وقوع جنگ را تبیین نماید. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند چندین مذاکره، بدون ایجاد ناآرامی در بین طرفین صورت گرفت، اما به دلیل باورهای دینی مسلمانان و گفتمان راهبردی مبتنی بر تحلیل مادی ایرانیان، گفت‌وگوهای بین طرفین بیشتر به سمت رجز خوانی سوق پیدا کرد. سرانجام این رویکرد متفاوت طرفین، همراه با خود بزرگ‌بینی ایرانیان در جریان گفت‌وگوها بروز جنگ را گریزناپذیر کرد. با این حال به نظر می‌رسد در پی این مذاکرات، تزلزلی پنهان در اردوگاه ساسانی پدید آمده بود.

کلیدواژگان: ایرانیان، اعراب مسلمان، فتوحات، ساسانیان، مذاکرات سیاسی.

۱. مقدمه

بر اساس روایتی مشهور، آغاز گفت‌وگوی نخبگان سیاسی اعراب مسلمان و ساسانیان با نامه پیامبر ﷺ به خسرو پرویز^۱ (۵۹۰-۶۲۸م) شروع شد. آن پیام، نظامی نبود و موضوع تا خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق.) مسکوت ماند. ابوبکر به تشویق کسانی چون مُثنی‌بن حارثه (د. ۱۳ ق.)، خالدبن ولید (د. ۲۱ق.) را به سوی مرزهای غربی ایران فرستاد. خالد موفق شد حیره و چند روستای اطراف آن را فتح کند. پس از رفتن خالد به سوی شام، مثنی فرماندهی مسلمانان را برعهده گرفت و چند درگیری کوچک دیگر با ایرانیان پیش آمد.

خلیفه دوم (۱۳-۲۳ق.)، ابو عبید ثقفی (د. ۱۳ ق.) و سعدبن ابی وقاص (د. ۵۷ ق.) را روانه فتح ایران کرد. در جنگ جسر ایرانیان به پیروزی رسیدند، اما دفع کامل مسلمانان را پی نگرفتند. بنابراین، مسلمانان پس از مدتی درنگ و رفع ضعف‌های پیشین، دوباره رو به

۱. متوفای قرن ششم هجری.

سوی ایران نهادند. نبرد قادسیه، فتح مداین، فرار یزدگرد سوم (۶۱۱-۶۵۲م.) و در نهایت جنگ مهم نهاوند، واپسین مقاومت منسجم ایرانیان در برابر مسلمانان بود.

پرسش پژوهش حاضر این است که در جریان فتح ایران، گذشته از موضوع جنگ، چه ادبیات و لحنی در گفت‌وگوهای نظامی - سیاسی دو طرف وجود داشت؟ و دلایل اصلی به نتیجه نرسیدن گفت‌وگوهای طرفین چه بود؟ در این پژوهش از روش تحلیل تاریخی مبتنی بر تحلیل متن و با تکیه بر مطالعه کتابخانه‌ای استفاده شده است.

در خصوص فتوحات مسلمانان در حوزه قلمروی ساسانیان، برخی تلاش‌ها به وسیله پژوهش‌گران معاصر صورت گرفته است. برای نمونه می‌توان به افرادی مانند حسین مفتخری در اثر خود به نام *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان*، عبدالحسین زرین کوب (د. ۱۴۲۰ ق.) در اثر خود به نام *تاریخ مردم ایران*، جمشید کرشاسپ چوکسی^۱ در *ستیز و سازش و برتولد اشپولر*^۲ (د. ۱۴۱۱ ق.) در *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی* اشاره کرد.

هر کدام از این پژوهش‌گران در اشاره به فتوحات مسلمانان در قلمرو ساسانی با رویکردی روایی به موضوع پرداخته‌اند. این پژوهش‌گران، تنها به بیان نبردها و شرح نتایج عملی آنان توجه نموده‌اند. از این رو، بیشتر مطالب ایشان، ارتباطی با مذاکرات نظامی و گفت‌وگوهای طرفین ندارد. در این بین، نعمت الله صفری روشانی در مقاله خود با عنوان *درآمدی بر صلح نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در آغاز فتح ایران* به موضوعی مشابه و نزدیک پرداخته است. هم‌چنین، مقاله‌ای دیگر با عنوان *تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان* نوشته پروین ترکمنی آذر به موضوعی نزدیک به پژوهش پیش رو پرداخته است.^۳

1. Jamsheed kairshasp Choksy.

2. Bertold spuler.

۳. برای بررسی بیشتر، رک: نعمت الله صفری روشانی، «درآمدی بر صلح نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در آغاز فتح ایران»، *فصلنامه تاریخ اسلام*، ش ۲، ص ۵۰-۱۱۹، پروین ترکمنی آذر، «تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان»، *فصلنامه فرهنگ ویژه تاریخ*، ش ۶۸، ص ۵۹-۱۱۰.

با این حال، دقت در هر دو مقاله نشان می‌دهد، این نویسندگان قراردادهای صلح پس از رخداد فتح را در کانون توجه خویش قرار داده‌اند. محتوای این مقالات، بررسی قراردادهای صلحی است که با به نتیجه نرسیدن مذاکرات دو گروه متخاصم و بروز جنگ تنظیم شده بودند. حال آن که موضوع پژوهش پیش رو، بررسی مذاکرات پیش از وقوع جنگ و تنظیم صلح نامه‌ها است.

با توجه به این پیشینه، تحقیق مقاله حاضر می‌کوشد به مذاکرات سیاسی - نظامی میان مسلمانان و ایرانیان در سال‌های ۱۱ تا ۲۱ ه.ق در محدوده قلمروی ساسانیان از حیره، واقع در فراسوی فرات جنوبی در جنوب غربی عراق کنونی و شرق سوریه کنونی تا نهاوند، واقع در جنوب همدان فعلی بپردازد. ابهام در چگونگی ثبت اخبار مرتبط به جبهه ایران از سوی مسلمانان و اشعار سروده شده به وسیله مسلمانان درباره این فتوحات مشکلی است که در زمینه تحقیق در موضوعات مربوط به این دوره وجود دارد.

همچنین، منابع موجود با فاصله زمانی قابل توجهی نسبت به زمان وقوع فتوحات نوشته شده‌اند و همه اخبار، اشعار و نامه‌ها در اسناد و مکاتبات فاتحان و والیان در قالب سنت‌های شفاهی و به صورت سینه به سینه به دست مورخان ادوار بعدی رسیده است و این احتمال وجود دارد که برخی از گفته‌ها و اخبار خلاصه‌تر و یا مفصل‌تر شده باشد. بر این اساس در این پژوهش تلاش می‌شود از کلیات روابط و گفت‌وگوهای میان طرفین نزاع به مؤلفه‌های بنیادین موفقیت و یا عدم موفقیت این نوع گفت‌وگو در آن دوره زمانی پرداخته شود.

۲. نخستین روایاتی‌ها

براساس تاریخ طبری (د. ۳۱۰ ق.) و الفتوح ابن‌عثم (د. ۳۱۴ ق.)، خالد بن ولید (د. ۲۱ ق.) در هنگام فتح حیره، نامه‌ای برای مرزبانان ایالت‌های غربی ایران و نامه‌ای دیگر برای حاکم حیره می‌نویسد. او در نامه اول، خطاب به مرزبانان می‌نویسد:

ستایش خدا را که نظام شما را از هم گسیخت و فکر شما را سست کرد و

میان شما تفرقه انداخت. اگر چنین نکرده بود برای شما بدتر بود. به دین ما در آید که شما را به سرزمین تان واگذاریم و سوی اقوام دیگر رویم و گرنه نابدل خواه در آیی به دست قومی که مرگ را چنان دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید.^۱

این نامه در الفتحوح با اندکی تفاوت در لغات و اصطلاحات آمده است اما مفهوم آن، همین است.^۲ هم چنین، خالد در نامه دوم به عبدالمسیح^۳ بزرگ حیره می نویسد:

من جماعتی را به جنگ شما آورده ام که مرگ را در چشم ایشان عظمتی نیست و جان را نزد ایشان قیمتی نه.^۴

در منابع بالا اشاره ای نشده است که ایرانیان چه پاسخی به این نامه ها داده اند. با این حال از دو نامه خالد فهمیده می شود که وی از اختلافات و نزاع درونی حکومت ساسانی بی خبر نیست و نامه های وی برای گفت و گو نبوده است. او پس از ارسال نامه، انتظار پاسخ ندارد و نوشته او، بیشتر به رجز خوانی می ماند و او به نوعی با این نامه ها، اتمام حجت می کند. در نامه نخست باید جامعه ساسانی آن دوره را مورد توجه قرار داد؛ زیرا وجود نظام طبقاتی بسته در جامعه ایرانی، فعالیت پیروان فرقه های غیر ارتدکس و مسیحیان در امر دفاع از معابد، آتش و خانواده ساسانی اخلاص ایجاد می کردند.^۵ این نکته برای مسلمانان در هنگام فتوحات می توانست برگ برنده ای باشد تا بتوانند با نشر عقیده ای جدید، عامه مردم

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۰۵۰.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتحوح، ص ۵.

۳. عبدالمسیح در سال دوازدهم هجری به هنگام ورود مسلمانان به حیره، حاکم این شهر بود. منابع پس از این جریان، اشاره ای به او ندارند و سال درگذشت او مشخص نیست.

۴. همان، ص ۵۳.

۵. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ص ۱۷؛ زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۳۳.

ایران را به رهایی از طبقات اجتماعی منبسط تشویق کنند. این گونه نامه‌ها بازگو کننده جریانی اجتماعی است که مسلمانان با درک آنها سعی می‌کردند در جبهه ساسانی تفرقه ایجاد کنند.

پس از رفتن خالد به سوی شام در سال ۱۳ق، مثنی‌بن حارثه در حیره با فرماندهان ایرانی وارد نبرد شد. طبری و ابن‌اثیر (د. ۳۰ق.د) نام فرمانده ایرانی را هرمز جادویه^۱ و ابو علی مسکویه (د. ۴۲۱ق.د) بهمن جادویه (د. ۱۵ق.د)^۲ می‌نویسند. در منابع آمده است، هرمز جادویه در نامه‌ای به مثنی نوشت:

من به سوی تو سپاهی از فرومایگان پارسی [در مسکویه: روستاییان]
فرستادم که مرغبانان و خوک چرانان هستند. جز به نیروی ایشان با شما پیکار
نخواهم کرد.^۳

در پاسخ نامه هرمز جادویه، مثنی برای او نوشت:

تو دو صفت داری، یا دروغ‌گویی ... یا طغیان‌گری ... اما آنچه به رأی در
یابم این است که شما به این کار ناگزیر شده‌اید، سپاس خدایی را که نیرنگتان را
هم به مرغبانان و خوک چرانان بازگردانیده است.^۴

نامه جادویه، هم‌چون نامه خالد به رجز خوانی می‌ماند و نوعی تحقیر در آن نهفته است. نوع ادبیات جادویه در متن بالا، بیشتر ناشی از دست کم گرفتن طرف مقابل است. مثنی با زیرکی پاسخ می‌دهد که ساسانیان به سبب آشفتگی‌ها و گروه‌بندی‌های سیاسی -

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۵۴؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۰۹-۱۳۱۰.

۲. ابن‌مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ص ۳۶۵.

۳. همان.

۴. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۵۴؛ ابن‌مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ص ۳۶۵.

نظامی نتوانسته‌اند سپاهی منسجم و کارآزموده برای نبرد بفرستند. بنابراین از روی ناچاری، این گروه را فرستاده‌اند.

نخستین درگیری بین ایرانیان و مسلمانان در دوره خلیفه دوم، جنگ جسر در ۱۳ق. بود. براساس گزارش منابع، مهم‌ترین شخصیت مسلمانان در این سپاه، ابوعبید ثقفی فرمانده بزرگ بود، اما مثنی‌بن حارثه از روابط و اصول سیاسی آگاهی بیشتری داشت و سخن‌گوی اصلی سپاه مسلمانان محسوب می‌شد. پیش از جنگ، مثنی‌بن حارثه برای امید بخشیدن به سپاهیان گفت:

ای مردم! این جبهه را سخت بدانید که ما روستای پارسیان را گرفته‌ایم و بر بهترین نیمه سواد تسلط یافته‌ایم و به آنها دست اندازی کرده‌ایم و کسان پیش از ما با آنها جرأت کرده‌اند و ان شاء الله ادامه دارد.^۱

متن نامه، نوعی رویکرد مادی‌گرایانه را بیان می‌کند. این روش در دوره‌های بعدی بیشتر رخ می‌نماید. به گونه‌ای که دوره خلافت خلیفه سوم، نمونه‌هایی آشکار از این مادی‌گرایی‌ها در بین مسلمانان و به خصوص سردمداران حکومتی به چشم می‌خورد و اهداف و کیفیت جهاد مسلمانان را تحت الشعاع قرار می‌دهد.^۲ بنابراین باید گفت که در اندیشه فاتحان نخستین، رگه‌هایی از تمایلات اقتصادی وجود داشت که بعدها به مرور زمان و با ایجاد فضای جدید سیاسی در قلمرو اسلامی بروز یافت.

نبرد جسر به عنوان اولین نبرد مهم، توجه مورخان را جلب کرد و آن را به عنوان حادثه تاریخی مهمی شناختند. منابع در باب روابط سیاسی در این نبرد، اطلاعات جالب توجهی دارند. در نبرد جسر، فرمانده سپاه ایرانیان، بهمن جادویه بود و بر اساس گزارش

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۸۸.

۲. ابن بکار، الموققیات، ص ۶۰۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۸؛ دینوری، المعارف،

ص ۱۹۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ص ۳۳۲؛ ابو علی مودودی، خلافت و ملوکیت، ص ۱۱۹.

طبری، سفیر مسلمانان شخصی به نام مردانشاه خَسی بود. مردانشاه پس از بازگشت به اعراب مسلمان خبر داد که پارسیان آنان را تمسخر می‌کنند. ابوعبیده ثقفی (د. ۱۴ق.) پس از شنیدن پاسخ ایرانیان بر عبور از رود دجله به سمت ایرانیان، مصمم‌تر شد.^۱ ابوعبیده، سلیط نامی از مسلمانان را ترسو خواند و از پل عبور کرد.^۲ پس از عبور از رود، سلیط با تنی چند به ابوعبید گفتند:

عربان تا بوده‌اند با سپاهی مانند پارسیان روبه رو نشده‌اند، آنها برای ما بسیج شده‌اند و با گروه و لوازم فراوان به مقابله ما آمده‌اند که تاکنون نیامده بودند. اکنون در جایی مقرر داری که مجال و پناهی برای کر و فر نیست.^۳

منابع به مضمون نامه ابوعبیده به بهمن جادویه و پاسخ سیاست‌مداران و سرداران ایرانی اشاره‌ای نکرده‌اند، اما همین روایت‌های کوتاه و ناقص نشان می‌دهند که ابوعبید با تحلیل خویش، بی‌پروا به سمت دشمن رفته است و توصیه‌های واقع بینانه سرداران و بزرگان خود را نپذیرفته است. رفتار ابوعبید، نمونه بارز عقیده بدون پشتوانه است. سلیط با شکست در این جنگ کشته شد و مثنی زخمی گردید و بعدها بر اثر همین جراحت از دنیا رفت.^۴ پس از این شکست، مسلمانان اشعاری در اندوه این واقعه سرودند.^۵

۳. نبرد قادسیه و مذاکرات سیاسی

عمر بن خطاب (۱۳-۲۳ق.)، سعد بن ابی وقاص (د. ۵۷ق.) یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی و نظامی را به عنوان فرمانده سپاه مسلمانان برای نبرد با ایرانیان برگزید. او در

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۰۰.

۲. همان؛ ابن مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ص ۲۷۷.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۰۰.

۴. همان؛ ابن مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ص ۲۷۸.

۵. مقدسی، البدأ و التاریخ، ج ۶، ص ۸۴-۸۵.

سال ۱۵ق. با ارسال نامه‌ای به سعدبن ابی وقاص، برخی از نکته‌های نظامی را بیان کرد. خلیفه دوم در این مکاتبه بر توان نظامی و دفاعی ایران تأکید بسیار نمود.^۱ یکی از نکات جالب این نامه، سفارش مؤکد بر توان دفاعی ایرانیان و عدم توصیه و سفارش دینی است. به نظر می‌رسد، چند نبرد ابتدایی و به‌ویژه شکست در نبرد جسر، نگاه او را نسبت به دوگانگی میدان نبرد و اندیشه دینی متعادل کرده بود.

گزارش منابع درباره روابط در نبرد قادسیه، بیشتر از نبردهای پیشین است، اما در این گزارش‌ها آشفتگی‌هایی دیده می‌شود. بر اساس گزارش طبری، سعد نامه‌ای به خلیفه نوشت و خلیفه به وی دستور داد، تنی چند از افراد صاحب‌رأی را نزد ایرانیان بفرستد و ایشان را به پذیرش اسلام یا جزیه و در نهایت جنگ فرا خواند. سعد نیز، کسانی را برای مذاکره و دعوت فرستاد.^۲ یزدگرد در ادامه، نامه‌ای سوی سعد فرستاد تا چند نفر از مردم نیک‌اندیش و دانا را برای مشاوره گسیل دارد. در این‌جا علاوه بر اشخاص قبلی، از کسانی چون طَلِیحَة بن خُوَیْلِد، جریر بن عبدالله بجلی، عامر بن عمرو تمیمی، شرحبیل کندی، منذر بن حسان و مثنی بن حارثه نام برده می‌شود.^۳

بر اساس گزارش مقدسی (د. ۳۸۱ق.)، رستم فرخزاد (د. ۱۵ق.) از سعد خواست کسی را برای مذاکره به نزد ایشان گسیل دارد و او مغیره بن شعبه (د. ۵۱ق.) را فرستاد. در روایت مقدسی، فقط به گفت‌وگوی مغیره با سعدبن ابی وقاص اشاره می‌شود.^۴ به روایت ابو علی مسکویه، سعد تنی از هوشمندان را به همراه مغیره، پیک خود کرد و به سوی رستم فرستاد. او در ادامه در این باره می‌نویسد:

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۴۲.

۲. همان، ص ۱۶۲۹.

۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۴. مقدسی، البدأ و التاریخ، ج ۶، ص ۸۵۱-۸۵۴.

سخن‌های فراوانی در بین ایشان رفته است و چون در این مباحث در کار

خلق گشایشی نیست آنها را نمی‌آوریم.^۱

براساس گزارش ابن‌اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق.ه)، سعد پس از آگاهی از اردوی ایرانیان، نامه‌ای به خلیفه نوشت و خلیفه به وی دستور داد:

مردانی سخن‌آور و خوش‌گفتار و خردمند و چالاک و توانا بر جدل، به نزد

وی [یزدگرد] روانه ساز و او را به اسلام فراخوان که همانا خداوند فراخوان

ایشان را مایه سست‌سازی ایشان خواهد کرد.^۲

بنابراین، سعد افرادی را به نزد یزدگرد فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنند.^۳ در روایت یعقوبی (د. ۲۸۴ ق.ه) سعد جماعتی، چون مغیره را به نزد یزدگرد فرستاد تا او را به اسلام فراخوانند.^۴ با توجه به این روایت‌ها، منطق گسترش اسلام به وسیله اعراب مسلمان به خوبی روشن می‌شود. آنها با توجه به این که پیامبر اسلام ﷺ در آغاز غزوات با مشرکان صحبت می‌کرد و به ارشاد آنها می‌پرداخت، این روش را برگزیدند و کوشیدند قالب و چهارچوبی جدید با ایرانیان در پیش گیرند.

منطق گفت‌وگو و به کار بردن خرد در حالی که طبل‌های جنگ آماده نواختن بودند، ناشی از چند نوع نگاه می‌تواند باشد. ابتدا، ترس، عدم شناخت کافی و جذابیت گفت‌وگو با قومی که احتمال درگیری و کشته شدن در برابر آنان بالا است؛ زیرا هر دو طرف از قدرت جنگی و توان رزمی یکدیگر، آگاهی کاملی نداشتند. دوم، منطق اندیشه‌ای هر دو طرف مبنی بر بهتر دانستن صلح و گفت‌وگو و به کار بردن خرد.

۱. ابن مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ص ۲۹۳.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۵۸-۱۳۵۹.

۳. همان.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶-۲۷.

سعد در زمان رویارویی با رستم نیز، سفیرانی برای دعوت و تذکر فرستاد.^۱ پس از اقدام سعد، رستم برای آشنایی بیشتر و شاید به قول زرین کوب برای دفع آسان اعراب^۲، چند سفیر را به حضور طلبید، اما به نظر می‌رسد هدف رستم، طولانی کردن زمان توقف مسلمانان و در فشار قرار دادن آنها از لحاظ آذوقه بوده است.

۳-۱. مذاکره سفیران مسلمان با یزدگرد سوم

بر اساس گزارش‌ها، پس از ورود سفیران مسلمان به محل اقامت یزدگرد در مداین، گفت‌وگویی میان ایشان و یزدگرد انجام شد. منابع در این باره می‌نویسند:

پس از ورود سفیران مسلمان به محل اقامت یزدگرد در مداین، وی از ایشان پرسید: چرا به جنگ برخاسته‌اند؟ نعمان بن مقرن^۳ (د. توفی ۲۱ ه.ق.) در پاسخ گفت که با آمدن پیامبر، آنها (اعراب) اسلام آورده‌اند و بنا بر دستور دین جدید به جهاد با اقوام نزدیک (همسایگان) پرداخته‌اند تا دین اسلام و عدالت را بین ایشان گسترش دهند.^۴ یزدگرد در پاسخ گفت: من در روی زمین مردمی بدبخت‌تر و فرومایه‌تر و کم‌شمارتر و دشمنی‌انگیزتر در میان خود از شما نمی‌شناسم. ما روستاهای پیرامون خود را بر شما می‌گماشتیم که رشته کار شما را به دست می‌گرفتند و بار شما را از دوش‌مان بر می‌داشتند. بر گام نهادن به

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۷۷-۱۶۸۴.

۲. زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۲۰.

۳. ابوعمر نعمان بن مقرن مزنی از قبیله بنی مُزَینه بعد از گروهش به اسلام در خدمت سپاه اسلام درآمد و در جریان فتوحات به بصره و سپس کوفه وارد شد. او سرانجام بعد از شرکت در نبرد قادسیه از سوی خلیفه دوم به عنوان فرمانده نبرد نهادند انتخاب شد و در این نبرد کشته شد.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶-۲۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۵۹-۱۳۶۰.

درون ایران آزمندید. اگر به راستای شما کوتاهی شده است، این کار شما را در برابر ما فریفته نسازد و اگر اکنون در تنگنا افتاده‌اید، شما را خوراکي خواهیم بخشید که تا هنگام خرم و بارور شدن زمین و زندگی‌تان شما را بس کند. شما را گرامی خواهیم داشت و جامه خواهیم پوشاند و کسی را بر شما پادشاه خواهیم ساخت که با شما به مهربانی رفتار کند.^۱

پاسخ نعمان، پاسخی کلیشه‌ای و تکراری از دلایل حضور در میدان جنگ با ساسانیان است، اما پاسخ یزدگرد، نکات قابل تأملی دارد. یزدگرد ابتدا سعی می‌کند با استفاده از کلماتی چون فرومایه، طرف مذاکره کننده را تحقیر کند اما خیلی سریع، تغییر موضع می‌دهد و از آنها می‌خواهد برای حمله و وارد شدن به ایران اصرار نکنند. گویا اراده و عزم اعتقادی مسلمانان، تأثیری سترگ در یزدگرد ایجاد کرده بود.

در ادامه، یزدگرد سعی می‌کند با بخشش‌های مالی، آنها را تحریک کند و در پایان با پیشنهاد انتخاب حاکمی مهربان در لفافه به آنها التماس می‌کند، برگردند. شاید مهم‌ترین قسمت این نامه، تزلزل غیر قابل انکار یزدگرد، پادشاه ساسانی است که به نظر می‌رسد ناشی از عزم راسخ کلامی و رفتاری مسلمانان، آگاهی از مشکلات داخلی و آگاه بودن به ناتوانی در حل این مسئله بوده است.

به گزارش برخی منابع، مغیره بن شعبه گفته‌های یزدگرد را تأیید می‌کند و اضافه می‌نماید که روزگار ما از آنچه توصیف کردی بدتر بود. سپس، سه راه متداول مسلمانان؛ یعنی جزیه دادن، اسلام آوردن و جنگ را به پادشاه ساسانی پیشنهاد می‌دهد.^۲ در ادامه، مغیره بن شعبه درباره عواقب جزیه دادن و تحقیرهای مختص به آن، مطالبی را به یزدگرد

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۵۴-۱۳۵۵؛ مقدسی، البدأ و التاریخ، ج ۶، ص ۸۵۱-۸۵۴؛

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۶۰-۱۳۶۳.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ مقدسی، همان؛ ابن اثیر، همان.

سوم می گوید.^۱ به گزارش *الفتوح*، سخنان تند و تهدید آمیز مغیره بن شعبه بر یزدگرد گران آمد و در پاسخ گفت:

هرگز گمان نمی بردم که چندان بزمیم که از امثال شما مردم چنین سخن بشنوم. با خود اندیشه می کردم که در حق شما شفقت ها کنم و احسان فرمایم. اکنون که بر روی من چنین سخن های بی ادبانه گفتید. اگر فرستادگان را می کشتند شما را می کشتم. من رستم را می فرستم تا شما را بکشد و قادسیه را قتلگاه شما کند.^۲ اکنون از من تنها چیزی که نصیب شما می شود جز مشتی خاک نباشد.

آن گاه، کیسه ای خاک به سفیران مسلمانان داد و ایشان را مرخص کرد. عاصم بن عمرو (د. ۱۹ ق.)^۳ آن خاک را به عنوان خیر، نزد سعد آورد.^۴ دلایل ماندن بر سر عقیده و کوتاه نیامدن یزدگرد با وجود تزلزلی که در کلامش هویدا بود، معلوم نیست. پس از پایان مذاکرات و رفتن سفیران، یزدگرد با رستم فرخزاد در خصوص سماجت و انگیزه اعراب مسلمان سخن گفت^۵ و سپس از رستم خواست، آنان را توصیف کند. رستم به او گفت:

۱. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۱۰۴.

۲. همان.

۳. عاصم بن عمرو از سفرا و مجاهدان مسلمانان بود که قبل از وقوع نبرد قادسیه به عنوان سردسته یکی از هیئت های اعزامی به نزد یزدگرد سوم راه یافت. در سال های بعد، او از سوی خلیفه دوم برای تسخیر سیستان فرستاده شد.

۴. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۵۶؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۰۴؛ مقدسی، البدأ و التاریخ، ج ۶، ص ۸۵۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۶۱.

۵. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۷۰.

عربان چون گرگان هستند که از غفلت چوپان فرصتی یافته‌اند و به تباهی

پرداخته‌اند.^۱

این روایت‌ها نشان می‌دهند که رستم در زمان آمدن سفیران مسلمان به نزد یزدگرد، حضور داشته است و اولین بار در این جا با دعوت مسلمانان آشنا شده است. هم‌چنین، یزدگرد با طرح جماعت ناچیز و اندک اعراب مسلمان و بیان آشفتگی‌های میان آنان، می‌خواست شرایط اجتماعی و سیاسی مسلمانان را تشریح کند و با طرح قدرت و شوکت ایرانیان به دنبال تحقیر اعراب مسلمان بود.

یزدگرد دلیل هجوم اعراب به ایران را سختی معیشت و حوادث ناگوار می‌دانست. بنابراین تصمیم گرفت به ایشان آذوقه دهد و حاکمی برای اداره امورشان بگمارد تا دوباره به مرزهای ایران هجوم نیاورند. یزدگرد با اقرار در نزد رستم نشان داد تا حدودی روحیه و عزم مسلمانان را درک کرده است، اما معلوم نیست انگیزه اصلی اعراب را از یورش به ایران درک کرده باشد.

در جریان این مذاکرات، نوع رویکرد حاکم بر گفت‌وگوی پادشاه ساسانی، نمایان‌گر تشویش سیاسی در حکومت او است. یزدگرد از یک سو، بر اساس گذشته تاریخی، اعراب مسلمان را تحقیر می‌کند و ایشان را افرادی بی‌بنیه و بی‌هدف معرفی می‌کند، اما از سوی دیگر با واقع‌بینی بیشتر به موضوع می‌پردازد و با توجه به ضعف درونی حاکم بر قدرت ساسانی سعی می‌کند، دفع شر نماید و حرکت اعراب مسلمان را از طریق تطمیع فرونشاند تا از این راه، حکومت خود را از گزند این قدرت نوظهور رهایی بخشد.

۲-۳. مذاکره سفیران مسلمانان با رستم فرخزاد

بنابر گزارش طبری، رستم پیش از نبرد قادسیه کوشید با فرماندهان مسلمان ارتباط برقرار کند. براساس این روایت، رستم پس از صف آرایی سپاهیان، فردی را در شب به نزد

۱. همان، ص ۱۶۷۰-۱۶۷۱.

زهره‌بن‌الحویه فرستاد و پیشنهاد صلح و پیمان داد. رستم در نامه از حمایت‌های پیشین ایرانیان از اعراب یاد کرد، اما زهره‌بن‌الحویه به او پاسخ داد:

ما برای جستن زر و کالای این گیتی به نزد شما نیامده‌ایم و همه نظر ما آن

سراست؛ یعنی آخرت.^۱

این پاسخ چنان اثر گذار بود که رستم را در تصمیم به نبرد، دچار تردید کرد. بنابراین، پس از این که آگاهی یافت در صورت پذیرفتن اسلام، مسلمانان باز خواهند گشت، موضوع را با فرماندهان سپاه در میان گذارد، اما آنان نپذیرفتند. به نوشته یعقوبی، رستم میل به اسلام داشت^۲، اما چون دیگر منابع در این زمینه سکوت کرده‌اند، عقیده یعقوبی را نمی‌توان پذیرفت و نمی‌توان رد هم کرد. با احتیاط و نه قطع به یقین، این روایت را می‌توان بخشی از کوشش‌های رستم برای برقراری صلح دانست. به هر حال، اوضاع داخلی ایران آشفته بود و به احتمال، رستم دریافته بود که مقاومت سخت است و پیروزی، سخت به دست می‌آید. بنابراین شاید این صلح، حربه‌ای موقتی برای سر و سامان دادن به اوضاع موجود بوده است. شواهد موجود نشان می‌دهند دل‌سوزی و کوشش‌های رستم برای جلوگیری از جنگ بوده است.

در این بین، مسلمانان با رویکردی معنوی؛ یعنی گسترش اسلام وارد مذاکره شده بودند. این انگیزه را نمی‌توان برای تمام اعراب مسلمان یک شکل دانست، اما به نظر می‌رسد گفتمان غالب مسلمانان، حداقل در بیان اهداف با دیدگاه مادی ایرانیان، تفاوتی بسیار داشت. تفاوت دیدگاه‌ها در ادامه گفت‌وگوها بیشتر رخ نمایی کرد و سبب شد که هیچ‌کدام از طرفین به نتیجه مسالمت‌آمیز نرسند و در نهایت برخورد نظامی را برگزینند.

۱. همان، ص ۱۶۸۸.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷.

پس از این ارتباط، که در ظاهر بدون آگاهی سعدبن ابی وقاص صورت گرفته است، رستم از سعد خواست کسی را برای مذاکره به نزد وی روانه کند و سعد، ربیع بن عامر را مأمور مذاکره کرد.^۱ رستم با تشریفات فراوان، ربیع بن عامر را پذیرفت، اما وی به تجملات و آذین‌ها اعتنایی نداشت و نیزه خود را در فرش‌های اقامتگاه رستم فرو می‌کرد.^۲ طبری در این باره می‌نویسد:

رستم پرسید: چه انگیزه‌ای موجب شد این گونه به سوی ما بیایید؟ ربعی در پاسخ بیان داشت که خداوند، مسلمانان را برای هدایت بندگان فرستاده است تا هر آن کس که او بخواهد به اسلام درآورند و با منکران این دعوت بجنگند تا در این راه یا پیروز شوند و یا در راه خدا کشته و شهید شوند.^۳ ربعی بن عامر در ادامه گفت: ایمان آورید یا جزیه دهید یا با ما بجنگید. رستم نظر ایرانیان را پرسید و آنها پاسخ دادند: مبادا به سخن آنان متمایل شوی. آن‌گاه به تحقیر لباس و رفتار ربعی بن عامر پرداختند و سلاح وی را به دوک نخ ریسی تشبیه کردند و به سخره‌اش گرفتند. رستم گفت: به لباس ننگرید به اندیشه و سخن او توجه کنید.^۴

اعتقاد مسلمانان به وعده خدا درباره شهادت و ایستادگی تا پیروزی سبب شد، مسلمانان خود را در هر دو صورت شکست و شهادت و یا پیروزی، گسترش اسلام و اجرای فرامین الهی، پیروز بدانند. این نظر مطلق نیست اما به نظر می‌رسد گفتمان غالب

۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۶۹۰-۱۶۹۱.

۲. همان، ص ۱۶۹۲.

۳. همان، ص ۱۶۹۲-۱۶۹۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۶۹.

۴. طبری، تاریخ طبری، ص ۱۶۹۳-۱۶۹۴.

در اردوی مسلمانان بوده است. از این روی، پیوسته سخن از جنگ به میان می‌آوردند. مقایسه این عقیده، با آنچه بزرگان اردوی ایران می‌گفتند، نشان می‌دهد که فاصله و تضاد میان گفتمان آنها تا چه حد عمیق و جنگ و درگیری اجتناب‌ناپذیر بوده است. روز دوم سعد، حذیفه بن محسن (د. ۳۷ق.) را مأمور مذاکره با رستم کرد. طبری در این باره می‌نویسد:

رستم از وی پرسید: من ربیع بن عامر را خواستم، تو چرا آمده‌ای؟ و او پاسخ

داد: امیر ما در بین ما به عدالت رفتار می‌کند چه در رنج و چه در راحتی.^۱

مفهوم کلی و کیفی سخنان حذیفه، مانند گفته‌های ربیع بن عامر بود.^۲ سفیر دیگری که مذاکره او با رستم، توجه مورخان را جلب کرد، مغیره بن شعبه است. او پس از ورود به اردوگاه ایران، نخست کوشید کنار رستم بنشیند تا این گونه خود را هم‌شان رستم جلوه دهد، ولی او را از آن‌جا دور کردند. مغیره در برابر این رفتار گفت:

گمان می‌کردم که شما مانند ما بر پایه برابری با هم رفتار می‌کنید. بهتر بود که می‌گفتید خدایان یکدیگر را ... اکنون نیک دانستم که شکست خوردگانید؛ زیرا پادشاهی بر پایه این روش و این اندیشه نمی‌ماند.^۳

بیشتر منابع در باره پاسخ رستم می‌نویسند که او گفت:

ما پیوسته بر کشورها پیروز بودیم ... هیچ‌کس را پادشاهی و شکوهی مانند ما نیست. بر مردم چیره می‌شویم و کسی بر ما چیره نمی‌شود ... بیشینه تسلط دیگران بر ما یک ماه آن هم پی‌آمد بزهکاری‌مان در برابر یزدان پاک است و باز

۱. همان، ج ۵، ص ۱۶۹۲.

۲. همان.

۳. دینوری، المعارف، ص ۱۵۳.

چون خدا کینه خود را از ما کشد و از ما خرسند گردد چرخ را به سود ما به گردش می‌آورد ... در میان مردمان، مردمی خوارتر و فرومایه‌تر از شما نبود ... شما مردمی درشت‌تاک و دارای زندگی ننگینی بودید که ما شما را به هیچ نمی‌انگاشتیم و زیون می‌گردانیدیم. من می‌دانم که شما را وادار به این کار نکرده است مگر سختی و دشواری در سرزمینتان. اینک فرمان می‌دهم که فرمانده شما را استری با هزار درم و جامه‌ای آراسته دهند و هر کدام از شما را یک بار خرما بخشیم تا شما به خانه‌های خود بازگردید؛ زیرا نمی‌خواهم شمارا کشتار کنم.^۱

سخنان رستم بن فرخ‌زاد، رویکرد مادی‌گرایانه ایرانیان را نسبت به این قضایا نشان می‌دهد. این امر در مذاکرات قبلی هم آشکار بود و به تفاوت دیدگاه‌ها اشاره شد. مسلمانان با وجود کمی تجهیزات نظامی دارای عزمی راسخ برای فتح ایران در گام اول و سپس گسترش اسلام بودند. در این راستا، مغیره بن شعبه از نخبگان و سیاستمداران بزرگ عرب برای نشستن کنار رستم هدفمند عمل کرد. هدف او از نشستن کنار رستم این بود که اگر اجازه می‌دادند که کنار رستم بنشینند، در واقع رستم را هم مقام خود کرده بود و خود را هم مقام رستم.

در این صورت، رستم به عنوان فرمانده سپاه ایرانیان، جایگاهی پایین‌تر از سعد بن وقاص به عنوان فرمانده مسلمانان پیدا می‌کرد. به نظر می‌رسد این رفتار مغیره از روی آگاهی بود، نه از روی غرور و تفاخر عربی. در واقع، مغیره با ایراد از رفتار ایرانیان، قصد داشت آنان را نسبت به سخنان خود حساس کند و به همین دلیل، موضوع عدالت و این‌که همه مسلمانان، به خصوص در سپاه برابر هستند را مطرح کرد.

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۷۲.

در ادامه، مغیره در پاسخ به رستم گفت:

آنچه را درباره خودت و مردم کشورت گفتمی، می‌دانم. این را خدا کرده است
و خدا در میان شما نهاده است و از این رو گرامی داشت از آن خدا است نه از آن
شما، اما آنچه در مورد تنگی روزگار و ستیز و ناسازگاری ما تازیان گفتمی آن
را می‌پذیریم.^۱

مغیره سخنان رستم را پذیرفت و ظهور پیامبر ﷺ و رسالت ایشان را عامل اصلی
تغییر اوضاع عرب بیان کرد. سرانجام او هم مانند دیگر فرستادگان، رستم را در پذیرش
اسلام، جزیه و جنگ مخیر کرد و به او گفت:

خانواده‌های ما، مزه کشور شما را چشیده‌اند و می‌گویند بیشتر از این
نمی‌توانند دوری را تاب بیاورند.

این سخن به خوبی، وجود انگیزه‌های مادی را در پستوی اندیشه‌ای اعراب مسلمان
مشخص می‌کند و نشان می‌دهد که آنان با ورود به ایران و دیدن نعمت‌های فراوان،
انگیزه اولیه خود را کم کم به فراموشی سپاردند. در ادامه این گزارش آمده است:

رستم گفت: بدین سان بدون رسیدن می‌میرید و مغیره پاسخ داد: آنان که از
ما کشته شوند به بهشت می‌روند و آنان که از شما کشته شوند به دوزخ
می‌افتند و بازماندگان ما بر شما چیره می‌شوند. رستم برآشفته پاسخ داد: ما صلح
نخواهیم کرد تا همه شما را نابود کنیم.

مقدسی درباره واکنش رستم را در برابر ادعای مغیره می‌نویسد که او گفت:

هرگز گمان نمی‌کردم زنده بمانم و روزی چنین سخنانی بشنوم من فردا را

شام نخواهم کرد تا از شمایان فارغ شوم.^۱

چنین به نظر می‌رسد، رستم قصد داشت با بیان مشکلات مسلمانان، آنها را تحقیر نماید و از ادامه جنگ ناامید کند؛ زیرا فرستاده‌ای را به دوک تشبیه کرد و شمشیر دیگری را بسیار کهنه توصیف نمود.^۲ رستم مانند یزدگرد، دلیل اصلی آمدن مسلمانان را سختی معیشت می‌دانست و تصمیم داشت با فراهم کردن نیازهای مادی، ایشان را از ادامه حمله به ایران منصرف کند. از نظر رستم، نیازهای مادی مسلمانان پول، خوراک و لباس مناسب بود و قول می‌داد این نیازها را مرتفع کند. بنابراین، او انگیزه اصلی مسلمانان را برای یورش به ایران درک نکرده بود.

او در مذاکره با فرستادگان فرمانده اعراب مسلمان با روش دینی آنها مذاکره نمی‌کرد و فقط درباره مادیات و قدرت نظامی، سخن می‌گفت. هم‌چنین، او سعی نمی‌کرد از تبلیغات دینی مسلمانان در اردو جلوگیری کند. این موضوع، تفاوت نوع نگاه طرفین نسبت به قضایای پیش‌آمده را نشان می‌دهد و بارها در مذاکرات مشاهده می‌شود.

منابع در بیان مذاکرات یزدگرد و رستم با سفیران مسلمانان، دچار آشفتگی هستند. پاسخ‌های یزدگرد و رستم در ادبیات و شیوه بیان به یکدیگر نزدیک هستند. محتوای مذاکرات یزدگرد و رستم با سفیران مسلمانان شباهت فراوانی دارند و اشتراک زیاد در شوه بیان و تکرار کلمات از سوی دو نفری که در یک مکان نبوده‌اند، درستی این روایت‌ها را دچار تردید می‌کند. شاید با احتیاط، بتوان این شباهت را حاصل کار مورخانی دانست که شیوه بیان و ادبیات گفت‌وگوهای یزدگرد و رستم را به یکدیگر نزدیک کرده‌اند.

۱. مقدسی، *البدأ و التاریخ*، ج ۶، ص ۸۵۲.

۲. *نخجوانی، تجارب السلف*، ص ۲۸.

در ادامه، یعقوبی (د. ۲۸۴ ق.) و فردوسی (د. ۴۱۱ ق.) به نامه رستم برای برادرش اشاره می‌کنند. آنها رستم را ستاره شناسی حاذق می‌دانند و نامه او را وصیتی برای برادرش می‌دانند که در آن بر اساس حرکت ستاره‌ها، آینده را توصیف می‌کند.^۱ در صورت پذیرش درستی محتوای این نامه، باید زمان آن را پس از آمدن فرستادگان نزد رستم بدانیم. در این نامه، رستم به برادرش خبر می‌دهد دوران شکوه به سر آمده است و او به جنگی می‌رود که راه بازگشتی در آن نیست. آن‌گاه، برادرش را به ستایش خدا و نجات خواستن از خالق آفرینش دعوت می‌کند.^۲

هدف رستم از نوشتن این نامه معلوم نیست. این که برادرش را در صورت شکست در برابر مسلمانان به ماندن در آیین زرتشتی تشویق می‌کند یا به او می‌فهماند برای حفظ جان یا حفظ موقعیت برتر پایگاه اجتماعی اشراف-دهقان به آیین اسلام درآید، چندان روشن نیست. شاهنامه در روایتی، متن نامه رستم به سعدبن ابی وقاص را شرح می‌دهد و می‌نویسد:

شما اسباب فتح ایران را ندارید، کاری انجام دهید که توان لازم برای انجام آن داشته باشید. یک مرد با تجربه و با فراست و مناسب شأن و شکوه ما برای احترام نزد ما بفرستید تا بگوید هدف شما از آمدن به سوی ما چیست؟ سپس گفت که خواسته‌های شما را نزد یزدگرد می‌فرستیم. شما نباید علیه پسر انوشیروان حرکت کنید، چنین عملی زشت و ممنوع است.^۳

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷؛ فردوسی، شاهنامه، ص ۱۵۸۲.

۲. فردوسی، همان، ص ۱۵۸۷.

۳. همان، ص ۱۵۹۲.

ادبیات این نامه در روایت فردوسی با روایت سایر مورخان مسلمان که بیشتر آنها ایرانی هستند در تضاد کامل است. در شاهنامه بر اساس مأخذی که فردوسی، آن را به شعر در آورد بر بزرگی ایرانیان، تأکید شده است. در حالی که مورخان مسلمان به مشیت خدا توجه دارند. البته نباید از تفاوت دیدگاه فردوسی و مورخان مسلمان در تبیین تاریخ غافل شد. فردوسی در تبیین تاریخی خود سعی می‌کند، میراث باستانی ایران را حفظ نماید و ارزشمند بداند. این تفکر متأثر از غلبه گفتمان ایرانی-اسلامی دوره سامانیان است و تفاوت بسیاری با تفکر مورخان مسلمانی دارد که تاریخ را با دیدگاه اسلام عربی می‌نوشتند.

۴. مذاکرات سیاسی در نبرد نهاوند

عمر بن خطاب در خطابه‌ای در برابر مسلمانان درباره موضوع تجمع سپاه ایرانیان برای نبرد نهاوند می‌گوید:

ای گروه اعراب! خداوند شما را به اسلام پذیرفت و شما را پس از پراکندگی، الفت و دوستی و سپس از تنگدستی بی‌نیازی داد و در هر جنگ که با دشمن خود داشتید شما را پیروزی داد و شما از جنگ نگریختید و مغلوب نشدید و اکنون شیطان لشکرهای بزرگ برای خاموش کردن نور خدا فراهم آورده است و این نامه عمار یاسر است که در آن نوشته است مردم نواحی قومس و مازندران و دماوند و گرگان و ری و اصفهان و قم و همدان و ماهان و ... پیش پادشاه خود جمع شده‌اند که سوی برادران شما در کوفه و بصره حرکت کنند.^۱

این متن در الفتوح این گونه آمده است:

۱. دینوری، المعارف، ص ۱۶۸-۱۶۹.

ای برادران و ای یاران! دانسته‌اید که کفار عجم به وسوسه شیطان از راه منحرف شده در نهادند جمعیتی ساخته‌اند و جمعی از مسلمانان را که در آن نواحی بودند، کشته‌اند.^۱

دقت در کلمات و جملات این متن نشان می‌دهد، او پس از پیروزی‌های پیشین، اندیشه‌های خود را با لحنی آرام‌تر و مطمئن‌تر بیان کرده است. هم‌چنین، او به طور آشکاری به بیان این مطلب می‌پردازد که ایرانیان، اکنون به بزرگی و عظمت و قدرت مسلمانان پی برده‌اند. بررسی دلایل پیروزی مسلمانان در بیشتر نبردها به خصوص در فتح ایران، نیازمند پژوهشی مستقل است، اما ملاحظه می‌شود که عمر بن خطاب سبب اصلی پیروزی مسلمانان و اتحاد ایشان را ایمان به خدا دانسته است. به گزارش ابن‌اثیر، امام علی علیه السلام در این باره به اعراب مسلمان یادآوری کرد:

باید آگاه باشید که ما در گذشته به نیروی افزونی شمار نمی‌جنگیده‌ایم بلکه

به یاری پروردگار ...^۲ متکی بوده‌ایم.

خلیفه دوم، نعمان بن مقرن (د. ۳۱ق.) را به فرماندهی مسلمانان در جنگ نهاوند گمارد و او برای مذاکره، مغیره بن شعبه را به سوی ایرانیان فرستاد. فیروزان (د. ۳۰ ق.)، سردار ایرانیان و مهم‌ترین شخصیت سیاسی و نظامی ایرانیان در نبرد نهاوند با تشریفات پادشاهی، او را پذیرفت. درباره ملاقات ایشان می‌نویسند:

[ذوالجناحین] آن‌گاه بر نشست و تاج بر سر نهاد و شاهزادگان را که دست

بندها و گوشواره‌های طلا و جامه دیبا داشتند به دو صف نشانید و مغیره را

بار داد.^۳

۱. ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ص ۲۳۰.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۵۰۹.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ص ۶۷۹.

تفاوت رفتار فیروزان با فرستاده مسلمانان، قبل از این نبرد، تحلیل متن نامه عمر را به خوبی تأیید می‌کند. در این زمان، اعراب مسلمان به چنان قدرتی دست یافته بودند که ایرانیان ناگزیر به پذیرش این قدرت نوظهور بودند. مغیره بن شعبه در نبرد نهاوند، مهم‌ترین سفیر مسلمانان بود. به روایت ابوعلی مسکویه، مغیره پس از بازگشت، در توصیف ماجرا برای مسلمانان گفت:

هم سخن شدند که با شکوه و فر و آیین که از آن بهتر نباشد مرا پذیره شوند. پس از آن شکوه شاهانه آماده شدند. چون پیش ایشان رفتم، چیزی نمانده بود که درخشش جنگ افزارها و پیکان‌های ایشان، بینایی از چشمانمان ببرد. پارسیان همچون ددان بر سر وی ایستاده بودند. خود [فیروزان] بر تختی زرین نشسته بود و تاج بر سر داشت.^۱

ابن مسکویه درباره ادامه این رخداد می‌نویسند:

پس از آن که مغیره فیروزان را به اسلام دعوت کرد، فیروزان به او گفت: تو سگی بیش نباشی و مغیره پاسخ داد: پناه بر خدا! من در میان مردم خود از هر کس که در میان مردم خویش نژاده‌تر است، نژاده‌تر هستم، اما فیروزان ادامه داد: شما تازیان، دورترین مردمان از نیکی و ناز باشید و شما گرسنه‌ترین، تیره‌روزترین، پلیدترین و بیگانه‌ترین مردم هستید. اگر به این سرداران که در پیرامون من هستند، نگفته‌ام که شما را هم چون خار پشت کنند، از آن روست که ما مردارتان را پلید می‌شناسیم، شما ناپاک هستید. اگر بروید آزادتان گذاریم و گرنه نابودتان خواهیم کرد.^۲ مغیره در پاسخ گفت: خدا ما را به پیروزی در این

۱. ابن مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ص ۳۵۰.

۲. همان، ص ۳۵۱.

جهان و رسیدن به بهشت خبر داده است. به خدا! از روزی که فرستاده او به سوی ما آمده است، از کار خدا هم چنان سرزمین‌ها را می‌گشاییم و در هر جنگی پیروز می‌شویم.

او بعدها روایت خود را این چنین ادامه می‌دهد:

از جای برخاستم می‌دیدم که آن بی دین را سخت ترسانیده‌ام.^۱

مذاکرات فیروزان، سردار ایرانی و مغیربن شعبه، سردار مسلمان نشانگر دیدگاه مغرورانه بیشتر ایرانیان نسبت به اعراب مسلمان بود. این موضوع در بیشتر متون باقی مانده از مذاکرات مشاهده می‌شود. آن گونه که از گزارش منابع به دست می‌آید، فرماندهان ایرانی در جریان مذاکره با مسلمانان در بیشتر موارد، دیدگاهی دور از واقعیت نسبت به فاتحان مسلمان داشتند. در واقع، ایرانیان در فضای اجتماعی و اقتصادی مرفهی قرار داشتند و همین امر سبب شده بود مسلمانان را عنصری بیابان‌گرد و فقیر بدانند که این امر، خارج از تعقل مذاکرات سیاسی آن زمان بود.

سرزمین ایران در این دوره به لحاظ استراتژیکی در مرتبه برتری نسبت به رقیبان جدید خود قرار داشت. هم‌چنین، سابقه برتری نظامی در مقابل رقیبان قدرت‌مند خود داشت، اما در برابر نیروی جدید در غرور فرو رفته بود و از این رو، ایرانیان با رویکردی پادشاه منشانه با مسلمانان به مذاکره می‌پرداختند. با توجه به شواهد تاریخی موجود، وضعیت جامعه ساسانی با سخنان ظاهری سیاست‌مداران آنان تفاوت داشت. اعراب مسلمان، این امر را به خوبی درک کرده بودند و پیشنهادات مادی گرایانه ایرانیان را دلیل بر ضعف می‌دانستند.^۲

۱. همان.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۵۶، ج ۵، ص ۱۶۷۰-۱۶۷۱ و ۱۶۹۲-۱۶۹۴؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ مقدسی، البدأ و التاریخ، ج ۶، ص ۸۵۱.

در واقع، ساسانیان در بعد اجتماعی، گرفتار نفاق بودند و به گفته زرین کوب در بین طبقات جامعه ساسانی، انشقاق مشهود بود.^۱ در بین النهرین، بیشتر افراد غیر ایرانی؛ یعنی غیر زرتشتی‌هایی شامل عرب‌ها، مسیحیان و یهودیان می‌زیستند که از شکست ایرانیان ناخرسند نبودند و این امر مهم در کامیابی مسلمانان، بی‌تأثیر نبود.^۲ از طرف دیگر، جنگ‌های خسته کننده و ناکام با بیزانس موجب تهی شدن خزانه دولت شده بود. هم‌چنین، نزدیکی ایران به میدان این نبردها، ویرانی شهرها و رکود اقتصادی و در نهایت، نارضایتی مردم را به همراه داشت.^۳ این نکته را باید در نظر گرفت که نیروی جوان مزارع، بی‌مزد در خدمت سپاه امپراتوری قرار می‌گرفتند و جنگ افزون بر تباهی کشتزارها به دلیل عدم حضور نیروی کارآمد و مفید، بی‌سرپرستی خانواده‌ها را به دنبال داشت.^۴ این شرایط، بیشتر جبهه ساسانیان را در بر می‌گرفت و سبب سستی آنان در نبرد با مسلمانان می‌شد.

۵. وضع فکری مسلمانان و ایرانیان در دوره فتوحات براساس تحلیل مذاکرات

با توجه به گفت‌وگوها و مذاکرات بین مسلمانان و ایرانیان چه در قالب نامه و چه مذاکره مستقیم، می‌توان به بررسی و تحلیل تفکر و دیدگاه‌های دو طرف پرداخت. براساس دیدگاه فرستادگان مسلمانان که می‌توان آرای آنان را به سپاه اعراب مسلمان تعمیم داد، حکومت از آن خدا است که آن را به عنوان هدیه و نعمت به مردم می‌بخشد. تداوم حکومت و سقوط آن در صورتی که مردم، زمینه‌هایش را فراهم کرده باشند در اصل در دست خداوند است. هنگامی که مردم شکرگزار خداوند نباشند و کفر نعمت کنند، خداوند

۱. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ص ۱۱-۱۷.

۲. جعفریان، تاریخ ایران اسلامی، ص ۱۴۵.

۳. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۴. کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۵۸.

حال ایشان را تغییر می‌دهد و حکومت را از آنها می‌گیرد، اما اگر خداوند را شاکر و فرمان‌بر باشند، قدرت می‌یابند و خداوند در نبرد با نافرمانان از آنان حمایت می‌کند.

بدین ترتیب، جای ساسانیان با حکومت مسلمانان در ایران جابه‌جا می‌شود. خداوند قدرت و حکومت را از ساسانیان و پیروان ایشان بدین سبب که گرفتار تباهی و فساد هستند و فرمان‌هایش را فراموش کرده‌اند، می‌گیرد و به مسلمانان می‌دهد که ایمان آورده‌اند و از قوانین الهی پیروی می‌کنند. بنابراین، اعراب مسلمان باور داشتند، خداوند مسئولیت دعوت و انتشار دین اسلام را بر عهده آنها نهاده است و در این راه، پشتیبان آنها است.^۱ مسلمانان باور داشتند، کشته شدن در راه گسترش اسلام، شهادت است و نزد خداوند، پاداشی فراوان دارد و اگر زنده بمانند، بنابر وعده پروردگار، پیروزی از آن ایشان خواهد بود. بنابراین، مسلمانان در هر دو صورت، پیروزی با نابود کردن دشمنان خدا و زنده ماندن یا شکست خوردن و کشته شدن، خود را پیروز می‌دیدند.

از سوی دیگر، ایرانیان با توجه به شکوه و عظمت خود، خویشتن را نسبت به اعراب مسلمان، برتر می‌دانستند. در برابر مسلمانان که به دین خود افتخار می‌کردند، فخر ایرانیان به جامه‌های قیمتی و ابزار جنگی پیشرفته و شوکتی چند صد ساله بود. از نظر ایشان، سبب آمدن مسلمانان به سوی ایران، تنگ‌دستی و معیشت سخت بود. دلیل عصبانیت و یورش مسلمانان در اندیشه ایرانی‌ها، مادی بود ولی این امر در نزد مسلمانان، دلیلی معنوی داشت.

می‌توان گفت که بنیان فکری سفیران اعراب مسلمان، عقیدتی بود، اما طرف مقابل به نیروی جنگی و جنگ‌افزار تکیه داشت. به همین سبب، با وجود چند جلسه گفت‌وگو و نشست و برخاست، حاصلی از مذاکرات به دست نیامد و اختلاف رویکرد، مانع از برقراری رابطه‌ای میان طرفین برای کاهش خصومت و مصالحه شد. به عبارتی دیگر، دو سوی مذاکره، هرگز به ادبیاتی مشترک دست نیافتند.

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۶۹۲-۱۶۹۴؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۶۹.

۶. نتیجه

بر اساس آنچه در این تحقیق طرح شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که یزدگرد سوم با نگاه از بالا، چندان موافق با اصل مذاکره نبود. بررسی روند مذاکرات و خشم منعکس شده در منابع از سوی فرماندهان ایرانی، مؤید این اصل است. با همه این تفاسیر، جریان گفت-وگوها، آرام و بدون خشونت توصیف شده است و این نشان می‌دهد که فرماندهان ایرانی سعی می‌کرده‌اند تا جان مذاکره‌کنندگان مسلمان را در اردو حفظ کنند. نتیجه مذاکرات برای مسلمانان سودمندتر بود؛ زیرا از یک سو، اردوی ایرانیان را از نزدیک دیدند و از سوی دیگر توانستند دعوت و هدف خود را در بین سپاه ایران، تبلیغ کنند.

به لحاظ محتوایی، در نگاهی کلی به مجموع مذاکرات می‌توان گفت که مسلمانان هدف خود را گسترش اسلام و عدالت تبلیغ می‌کردند و ایرانیان را در انتخاب سه راه اسلام آوردن، جزیه و جنگ، آزاد گذاشته بودند. آنان برای رسیدن به این هدف، مرگ را شاهد شیرین شهادت می‌دانستند و باور داشتند که زندگی اخروی و پیروی از فرمان خدا در مقایسه با زندگی دنیوی، اهمیت بیشتری دارد. حال آن که ایرانیان سعی داشتند بدون جنگ و درگیری، خواسته‌های آنان را فراهم نمایند و آنها را از جنگ منصرف کنند. یزدگرد و رستم نتوانسته بودند هدف و انگیزه اصلی مسلمانان را از آمدن به سوی ایران درک کنند و با رویکردی مادی با مسلمانان برخورد می‌کردند.

هر دو طرف، خواسته‌های خویش را برای طرف مقابل بیان کردند، اما وقوع جنگ نشان داد که گفت‌وگوها و مذاکرات موجب تغییر رویکرد و فهم خواسته‌های طرف مقابل نشده است. آنچه که مذاکرات را بی‌نتیجه گذاشت، تفاوت جهان‌بینی طرفین بود. ساسانیان رویکرد مادی و عینی (استراتژیک) نسبت به این قضیه داشتند، حال آن که مسلمانان با رویکردی معنوی و متافیزیکی (ایدئولوژیک) اقدام به مذاکره می‌کردند.

همچنین، یکی دیگر از دلایل بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، خودبزرگ‌بینی ساسانیان بود که در آن شرایط، قدرت مسلمانان را آن‌گونه که بود، نمی‌پنداشتند. این امر سبب شده بود

که در جریان مذاکرات با مسلمانان به تحقیر رفتار کنند و برای بستن قرارداد صلح، برنامه‌ای نداشته باشند. با این حال به نظر می‌رسد در پی این مذاکرات، وحشت و تزلزلی پنهان در اردگاه ساسانی بروز کرده بود.

منابع

۱. ابن اعثم کوفی، محمد، *الفتوح*، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.
۲. ابن بکار، زبیر، *الموقفیات*، تحقیق دکتور سامی مکی العانی، بغداد: مطبعة العانی ۱۳۹۲ ه.ق.
۳. ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر، بی تا.
۴. ابن مسکویه، ابوعلی احمد، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۶۹.
۵. اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
۶. بلاذری، احمدبن یحیی، *انساب الاشراف*، ج ۵، بغداد: مکتبة المثنی، بی تا.
۷. بلاذری، احمدبن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۶.
۸. ترکمنی آذر، پروین، «تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان»، *فصلنامه فرهنگ و بهره تاریخ*، زمستان ۸۷، شماره ۶۸.
۹. جعفریان، رسول، *تاریخ ایران اسلامی*، چاپ سوم، تهران: معاصر، ۱۳۸۱.
۱۰. چوکسی، جمشید کرشاسب، *ستیز و سازش زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده های اسلامی*، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.
۱۱. دینوری، ابن قتیبه، *المعارف*، تحقیق ثروه عکاشه، مصر: دار المعارف، ۱۴۱۵.
۱۲. دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.

۱۴. زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۰.
۱۵. صفری فروشانی، نعمت الله، «درآمدی بر صلح نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در آغاز فتح ایران»، *فصلنامه تاریخ اسلام*، تابستان ۱۳۷۹، شماره ۲.
۱۶. طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الرسل والملوک (تاریخ طبری)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
۱۷. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه فردوسی*، ج ۲، تصحیح کاظم عابدینی مطلق، قم: نسیم حیات، ۱۳۸۹.
۱۸. کریستن سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
۱۹. لمبتون، آن، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۷.
۲۰. المسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، *مروج الذهب*، ج ۲، بیروت: دار الاندلس، ۱۳۵۸ ه.ق.
۲۱. المسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
۲۲. مفتخری، حسین و زمانی، حسین، *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان*، تهران: سمت، ۱۳۸۹.
۲۳. مقدسی، ابونصر مطهر، *البدأ و التاریخ*، ج ۴، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۸۶.
۲۴. مقدسی، ابونصر مطهر، *البدأ و التاریخ*، ج ۶، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۸۶.

۲۵. مودودی، ابوعلی، *خلافت و ملوکیت*، ترجمه خلیل احمد حامدی، تهران: فرهنگ قرآن، ۱۳۶۴.
۲۶. نخجوانی، هندوشاه، *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال، تهران: زبان و فرهنگ ایران، ۱۳۴۴.
۲۷. یعقوبی، احمد بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.